نگاه

همبستگی ملی، پاسخ تجاوز اسرائیل

شرق: در پی تجاوز نظامی اسرائیل به خاک ایران، صاحب‌نظران علوم سیاسی و اجتماعی و روشنفکران و نویسندگان واکنش‌هایی علیه این اقدام داشته‌اند. فرخ نگهدار در یادداشتی با عنوان «همبستگی ملی، پاسخ تجاوز جنگ‌طلبانه اسرائیل» نتانیاهو را «سرکرده ستمگرترین رژیم قرن حاضر» خواند که «اکنون جنگی جنون‌آمیز را علیه میهن ما آغاز کرده است» و نوشت: «در نخستین ساعات بالاترین رده‌های فرماندهان نیروهای مسلح، شماری از نخبگان هسته‌ای و عده‌ای دیگر هدف قرار گرفته و جان باخته‌اند. حملات نظامی و جنایات هولناک اسرائیل در غزه و لبنان و سوریه، اکنون در تهران و دیگر جاهای کشور تکرار شده است». نگهدار ضمن ابراز انزجار از این حملات و محکومیت تجاوز خیره‌سرانه اسرائیل و همدردی با قربانیان، می‌نویسد: «در این لحظات تاریخ‌ساز وظیفه خود می‌دانم آنچه به صلاح کشور است را با هم‌میهنانم در میان بگذارم». او اشاره می‌کند که «موفقیت مذاکرات ایران و آمریکا، لغو تحریم‌ها و تعامل اقتصادی میان دو کشور همچنان از عمده‌ترین نیازهای سیاست خارجی کشور است» و تأکید دارد که کنشگری همگان ازجمله منتقدان نیز در چشم‌اندازهای پیش‌رو باید به ابراز انزجار از تجاوز اسرائیل به کشور و محکومیت جنایات نتانیاهو محدود نشود و با تلاش برای تقویت همبستگی ملی همراه شود. «این تلاش‌ها زمانی سودمند است که به گفت‌وگوی ملی دامن زند و برای به‌روزسازی نظام حاکم و تطبیق آن با نیازهای بنیادین دفاعی، اقتصادی و سیاسی کشور، سمت‌گیری کند».

قلم خاموش، خیانت به وجدان است

عظیم طهماسبی، نویسنده و مترجم ادبیات عرب، در گفت‌وگو با «ایبنا»، تجاوز نظامی اسرائیل به خاک ایران را نتیجه کلان‌روایت‌های تاریخی غرب دانست و تأکید کرد که سکوت اهل قلم در برابر چنین اقداماتی، خیانت به وجدان و استقلال ملی است. «متأسفانه ابتدا حمله در سطح روایت‌ها اتفاق افتاده؛ کلان‌روایتی به اسم اینکه ما حقیم. این روایت از سده نوزدهم و قبل‌تر هم وجود داشته از سوی کشورهایی مثل انگلیس، فرانسه و بعد اواسط سده بیستم، آمریکا به‌عنوان یک امپریالیسم این روایت را تقویت کرد. اینها در واقع تکلیف کار جهان را با اراده و ذهنیت خودشان معنا می‌کردند و خودشان را صاحب حق می‌دانستند و همچنان این ذهنیت در آمریکا و تا حدی در کشورهای اروپای غربی، مثل فرانسه و آلمان و انگلیس وجود دارد؛ اینکه ما برحقیم یا با ما یا علیه ما؛ همان شعاری که جورج بوش زمان سقوط برج‌های دوقلو در نیویورک به زبان آورد، همچنان ادامه دارد».

طهماسبی با تأکید بر مبنای استعماری رژیم صهیونیستی گفت: «هیچ انسان عاقل، باشرافت و آزاده‌ای نمی‌تواند با رژیمی مثل اسرائیل تعامل داشته باشد؛ چراکه این ساختار اساسا ساختار غلطی است. ساختاری که بر مبنای استعمار، بر مبنای حذف دیگری، بر مبنای تبعیض نژادی، بر مبنای نسل‌کشی، بر مبنای فرازیاده‌خواهی و بر مبنای پایبندنبودن به قوانین بین‌المللی استوار شده است». اما به گفته طهماسبی «متأسفانه اسرائیل از حمایت مطلق آمریکا و کشورهای اروپایی برخوردار است و پایبند هیچ‌کدام از قوانین نیست؛ علاوه بر این، شرکت‌های بزرگ آمریکایی و دولتمردان این کشور، تمام‌قد، همچنین ثروتمندان صهیونیستی در آمریکا و اروپا حمایتش می‌کنند؛ بنابراین دستش باز می‌شود. در نتیجه، اسرائیل به بازوی آمریکا و کشورهای اروپای غربی در منطقه تبدیل می‌شود. برای چی؟ برای اینکه دست بالا را در خاورمیانه داشته باشند و اجازه ندهند در منطقه یک نیروی تأثیرگذار که متعلق به منطقه است، شکل بگیرد». غرب می‌خواهد یک دست یا یک مشت آهنی داشته باشد تا هر موقع خواستند، همسو با منافع خودشان، برای موازنه قدرت از آن استفاده کنند.

طهماسبی همچنین با اشاره به رسالت اهل قلم گفت: «معتقدم اگر کسی آزاده باشد؛ یعنی اهل فرهنگ و دارای نگاه مستقل باشد، همچنین زیر هیچ پرچم چپ و راست نباشد و مستقل بتواند درباره وقایع، حوادث و مسائل حرف بزند و بی‌تفاوت نباشد، واکنش نشان می‌دهد. سکوت هم یک نوع سیاست‌ورزی است؛ منتها سیاست‌ورزی سلبی. مثلا می‌گویند من سیاسی نیستم؛ نمی‌نویسم؛ اصلا کاری به این مسئله ندارم. این هم یک سیاستی است؛ در مقابل سیاست یک نفر داشتن استقلال است». اما معتقد است وقتی دیدم کل نوار غزه در مسیر نسل‌کشی قرار گرفته، اگر سکوت کردم، به وجدان خودم، به استقلال خودم، به قلم خودم خیانت کردم. «والقلم و ما یسطرون؛ این قلم مقدس است. گاهی گفته می‌شود، به من ربطی ندارد یا من نمی‌نویسم؛ اما این سؤال مطرح می‌شود که شما چطور درباره یک امر بدیهی و واضح و جنایت آشکار، واکنشی ندارید، اما درباره کوچک‌ترین اتفاق و کمترین ستمی به خود، همه‌جا را پُر می‌کنید از دادخواهی؟ اهل قلم اگر مستقل باشند و آزادانه بخواهند بنویسند و داوری کنند، نمی‌توانند سکوت کنند. و کسی که سکوت کرد و چیزی ننوشت، نشان می‌دهد آدم روراستی نیست؛ یا شعارِ دروغ می‌دهد یا پرده تزویر بر چهره دارد».

این پژوهشگر و مترجم با اشاره به ماهیت تروریستی اسرائیل اشاره کرد: «در قضیه غزه، پرده‌ها افتاد. درباره ایران هم به همین شکل است. ترور در عرصه بین‌المللی یک امر غیرقابل پذیرش است. اهل قلم باید درباره اقدامات تروریستی نظری داشته باشند؛ با این استدلال که این اقدام، یک اهانت به تمامیت ارضی و استقلال ملی ایران است. در واقع، باید یک نظری داشته باشیم و داوری کنیم». طهماسبی به برخی ریشه‌های تاریخی در ایران درباره تبیین خطر رژیم صهیونیستی، ازجمله از سوی عبدالرحمان فرامرزی در زمان پهلوی اول اشاره و بیان کرد: «بسیار انسان‌های آزاده و شریف، ازجمله عبدالرحمان فرامرزی، سال ۱۳۲۵ درباره تشکیل حاکمیت صهیونی اشغالگر و خطرات آن مقاله نوشت و از مهاجرت یهودیان از اروپا به فلسطین هشدار داد؛ همچنین بعد از تشکیل اسرائیل، در موقعیت‌های مختلف نوشت؛ ازجمله علیه سیاست‌های محمدرضا پهلوی. عبدالرحمان فرامرزی، یک مرد شریف بود. سناتور بود اما آزاده بود».

طهماسبی با تأکید بر صحبت درباره جنایت رژیم صهیونیستی از سوی اهل قلم، بیان کرد: «برخی نویسنده‌ها متأسفانه به دلایل مختلفی سکوت می‌کنند، اما انسان آگاه و باشعور و مستقل سکوت نمی‌کند. وقتی به تمامیت ارضی تجاوز شده، محال است سکوت کنم. آشکارترین و علنی‌ترین مسئله این است که چه ساختار غلط بین‌المللی‌ای است که فرانسه و آلمان همیشه دم از حقوق بشر می‌زنند، اما در شرایطی که ایران مشغول مذاکره است، می‌گویند حمله اسرائیل برای دفاع از خودش بوده!».

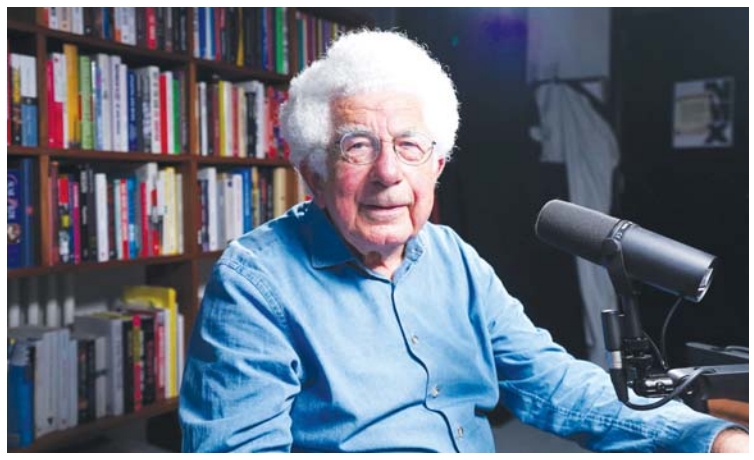

تاریخ واقعیِ «میزراهیم»ها در روایت آوی شلایم

مسئله لاینحل یهود

شیما بهره‌مند

«سه دنیا: خاطرات یک عرب‌یهودی» نوشتهٔ آوی شلایم، استاد روابط بین‌الملل دانشگاه آکسفورد، نه‌تنها خاطره‌نگاری و روایت سرگذشت خانواده او است؛ که دربردارندهٔ مفاهیمی ضمنی برای فهم مسیر تاریخ مدرن خاورمیانه نیز هست. شلایم با پیکربندی مفهومِ یهودی عرب یا عرب‌یهودی در اسرائیل و ناسیونالیسمِ راست‌گرا نشان می‌دهد که تجدید مفهوم‌سازی یهودی‌بودن به‌منزلهٔ یک هویت ملی، تأثیری عظیم بر عرب‌های یهودی داشته است. به این ترتیب، به تعبیرِ الا شوهَت «مفهوم مشرق‌زمینی نژاد سامی با یک مفهوم ناسیونالیستی ترکیب شد. معنی عبارت عرب-یهودی از یک مفهوم بدیهی مذهبی (یهودی‌بودن) و وابستگی فرهنگی (عربی)، تبدیل شد به علامت سؤالی غامض در درون ناسیونالیسم‌های رقیب... دو ناسیونالیسم به طرز و سبکی متفاوت، به این مرحله رسیدند که به خط تیرهٔ دو بخش عبارت فوق با شک و سوءظن بنگرند». بنابراین، در دنیای عرب «یهودی» به مفهوم ممنوعه بدل شد، و در مملکت یهودی نیز «عرب» چنین سرنوشتی پیدا کرد و «عرب-یهودی» یا «یهودی عرب» به نحوی اجتناب‌ناپذیر یک «هستی‌شناسی غیرممکن» تلقی شد. شلایم به تبار تاریخیِ این ناممکنی اشاره دارد و معتقد است «در زمانهٔ قومیت-ناسیونالیسم، مهم است به یاد آورد که مقوله‌های یهودی و عرب همیشه و متقابلا اختصاصی نبوده‌اند. در کنار هم قراردادن آنها به‌عنوان دو مفهوم متضاد، هم معلول و هم علامت تنازع اعراب-اسرائیل است». از دید شلایم، واقعیت امر این است که اسرائیل هرگز خود را بخشی از خاورمیانه ندیده و نخواسته در فضای منطقه ادغام شود. با اینکه به نظر شلایم، یهودیان شرقی به واسطهٔ تسلط بر عربی و تجربهٔ دست اول از زندگی در کشورهای عرب می‌توانستند به‌عنوان پلی بین اسرائیل و همسایگانش عمل کنند، اما تشکیلات اشکنازی تمایلی به این ارتباط نداشت. شلایم معتقد است اسرائیل به دست یهودیان اروپایی (یا اشکنازی‌ها) تأسیس شد و افتخارش این بود که بخشی از غرب است که در آن زمان «دنیای آزاد» خوانده می‌شد و خود را به‌صورت جزیرهٔ دموکراسی در دریای استبداد معرفی می‌کرد. در تلقیِ شلایم، صهیونیسم جنبشی اروپایی در قرن نوزدهم بود که راه‌حل تشکیل مملکتی در فلسطین را ارائه می‌داد و از این‌رو، تشکیل اسرائیل با «مسئله یهود» و روایت یهودیان اروپایی درهم‌تنیده است؛ یهودیانی که در اروپا اقلیت بودند و «دیگری» و مسئله‌ای لاینحل قلمداد می‌شدند، و سرانجام «راه‌حل نهاییِ» نازی‌ها برای این مسئله به نابودی شش میلیون یهودی اروپاییِ منجر شد. اما روایت شلایم، فراگیری «مسئله یهود» را انکار می‌کند؛ او تأکید دارد که خاورمیانه برخلاف اروپا «مسئله یهود» نداشت و ضدیت با یهودیان عارضهٔ اروپایی بود که بعدها با غالب‌شدن روایت اشکنازی‌ها به خاورمیانه سرایت کرد. به این ترتیب در حوزه سیاسی، چنان‌که ادوارد سعید اشاره می‌کند، مسئله یهود در اروپای قرن نوزدهم به مسئله فلسطین در قرن بیستم تبدیل شد. در روایتِ شلایم علت مهاجرتِ ناگزیر یا کوچ اجباری یهودیان به اسرائیل، یکسر سیاسی بود: «خانواده من به‌خاطر نابردباری و برخورد فرهنگی یا مذهبی نبود که از عراق به اسرائیل کوچید. دنیای ما به‌خاطر این‌که با همسایگان عرب‌مان تفاهم نداشتیم دچار فروپاشی نشد. عامل دربه‌دری ما سیاسی بود نه مذهبی یا فرهنگی. ما در تنازع صهیونیسم و ناسیونالیسم عرب، دو ایدئولوژی سکولار رقیب گیر افتادیم. همچنین، در رگبار متقابل یهودیان و عرب‌ها بر سر فلسطین گرفتار شدیم». آوی شلایم با تأمل بر تجربهٔ شخصی خود، برای درک واقعیت اسرائیل، از رد دیدگاه «برخورد تمدن‌ها» و روایت صهیونیستی آغاز می‌کند. از دید او، نظریهٔ «برخورد تمدن‌ها»ی سمیوئل هنتیگتن که یکی از شعارهای رایج اوایل دهه ۱۹۹۰ بود، برای بسط صهیونیسم و مسئله عرب‌یهودیان کفایت نمی‌کرد و چه‌بسا راه به خطا می‌برد. چه‌آنکه این نظریه بر تنازع فرهنگی تأکید داشت و مهم‌ترین تمایز مردم را در دوران بعد از جنگ سرد و فروپاشی شوروی، دیگر نه سیاسی و ایدئولوژیک بلکه فرهنگی می‌دانست. شلایم می‌گوید نظریهٔ برخورد تمدن‌ها که اکنون بی‌اعتبار شده، بر رویکرد تاریخ‌نگاران صهیونیست در ارتباط با کشمکش عرب-اسرائیل نفوذ اساسی داشت، و از این‌روست که این مورخان ریشهٔ تنازع را در مشرب جزمی اسلام و نفرت از یهودیت می‌دانند. به همین دلیل نوعی اشتراک بین هنتیگتن و مورخان صهیونیست شکل گرفت: نوعی ذهنیت مشرق‌زمینی که با تفکرات کلیشه‌ای درباره شرق سروکار دارند. برخورد تمدن‌ها در این مسئله به شکلِ برخورد بین تمدن یهودی-مسیحی و اسلام بازتاب یافت. شلایم این طرز تلقی را به نحوی نومیدکننده «غیرتاریخی» می‌خواند و معتقد است تجربهٔ او و سرگذشت خانواده‌اش با مفروضات «برخورد تمدن‌ها» و این دیدگاه ساده‌گرایانه و اروپامحور از دنیا، تعارضی تام و تمام دارد. بنابراین هدف او از نوشتن خاطراتش، نوعی تصحیح این روایت صهیونیستی است که عرب‌ها و یهودیان به‌طور ذاتی قادر به سکونت مسالمت‌آمیز در کنار یکدیگر نیستند و به کشمکش و تنازع دائمی با هم محکوم‌اند.

هستی‌شناختی عرب‌یهود

شلایم در «سه دنیا» داستان شخصیِ یک جوان عراقی یهودی را از زبان یک مورخ حرفه‌ای بازگو می‌کند: زندگی در عراق، اسرائیل و سرانجام در انگلیس: سه دنیای متفاوت از منظر یک پژوهشگر تنازع عرب-اسرائیل که تمدن یگانهٔ یهود در خاورمیانه را به تصویر می‌کشد؛ تمدنی که در نیمهٔ اول قرن بیستم دستخوش کین‌توزیِ ناسیونالیسم شد: «ما خانواده‌ای یهودی در رده بالای طبقه متوسط عراق بودیم که بر اثر ترکیبی از فشارهای ناشی از ناسیونالیسم عربی و یهودی، فشار بیگانه‌ستیزی عراقی‌ها و تحریکات دولت تازه تأسیس‌شدهٔ اسرائیل جاکن و آواره شدیم. ما بخشی از مهاجرت جمعی یهودیان از عراق به اسرائیل در ۱۹۵۰ بودیم. خروج ما از سرزمین مادری‌مان تحت تأثیر نیروهایی بود که به‌تمامی از کنترل ما خارج، و حتی از فهم و ادراک ما بیرون بودند». شلایم «سه دنیا» را تلاشی برای معنادادن به زندگی اولیهٔ خود می‌خواند که با روایت داستان خانواده‌اش در عراق آغاز می‌شود و در دوره‌ای پرتنش در تاریخ خاورمیانه به پایان می‌رسد. «سرنوشت و تقدیر خانواده ما آینه‌نمای کل یک جامعه است، جامعه‌ای که از دنیایی که خانهٔ خود حس می‌کرد ریشه‌کن شد و به دنیایی فرو افتاد که برای جاافتادن در آن به تطبیق و تطابقی دردناک اجبار داشت. داستان خانواده ما در چارچوبی گسترده‌تر که بر آن محاط بود گنجانده شده است: تاریخ جامعهٔ یهود در عراق. داستان حول محور حیاتِ جاافتاده و عمدتاً رضایت‌بخش یهودیان در کنار مسلمانان عراق می‌چرخد؛ و نیز دربه‌دری پراضطراب و دردآلود؛ مشکلات سازگار شدن با حیاتی تازه در ارض موعود؛ عملکرد ضعیف من در مدرسه‌ای در اسرائیل که پدر و مادرم را واداشت تا مرا برای ادامه تحصیل به انگلستان بفرستند؛ و سه سال عمدتاً ناشادی که در لندن گذراندم که خود نوعی تبعید دوم بود». اما آنچه به قولِ شلایم به داستان او جذابیت بیشتر می‌دهد، این واقعیت است که آنان متعلق به شاخه‌ای از جامعهٔ جهانی یهود بودند که اکنون تقریباً نابود شده‌اند: «ما عرب یهودی بودیم. در بغداد زندگی می‌کردیم، آداب و رسوم ما عربی بود، سبک زندگی‌مان عربی بود...». شلایم در روایتش ترکیب «عرب-یهود» را به کار می‌برد و در شرح این ترکیب می‌نویسد: «منظورم از اصطلاح عرب-یهود، عرب به‌عنوان هویتی ملی در معنای پان‌عربیسم، یا یک ایدئولوژی ناسیونالیستی به جوانی صهیونیسم نیست. از این عبارت به معنای کوته‌نوشتی برای توصیف یک میراث فرهنگی و زبان مشترک استفاده می‌کنم». شلایم اشاره می‌کند که تنازع بین اعراب و یهودیان به جنگ جهانی اول بازمی‌گردد و در جنگ جهانی دوم این تنازع شدت می‌گیرد. در ۱۹۴۸ ارتش عراق به جنگ عرب‌ها علیه اسرائیل پیوست و در نتیجهٔ شکست عرب‌ها، واکنشی علیه یهودیان در سراسر دنیای عرب پدیدار شد. از نظر شلایم، صهیونیسم یکی از علل اصلی این واکنش بود: «صهیونیسم بعد از بیش از دو هزار سال یک پایگاه سرزمینی به یهودیان داد. این موضوع کار را برای بنیادگرایان و ناسیونالیست‌های عرب آسان کرد که یهودیان ساکن در کشورهای‌شان را با صهیونیست‌های منفور و دشمن یکی بپندارند و خواهان اخراج آنها شوند». به این ترتیب، جماعتی که یکی از ستون‌های جامعه عراق به‌شمار می‌رفت، اینک ستون پنجم دشمن قلمداد شد. «برای صهیونیست‌ها از همان ابتدا اولویت قاطع داشت که تا جای ممکن یهودیان هرچه بیشتری را از سراسر دنیا به اسرائیل جذب کنند. هدف آنها ایجاد یک مملکت یهودی مستقل در بخش هرچه بزرگ‌تری از فلسطین بود، شامل هرچه بیشتر یهودی و هرچه کمتر عرب در داخل مرزهای آن». از این منظر، صهیونیسم به معنای نفی و باطل‌کردنِ آوارگی قوم یهود بود. تا جنگ جهانی دوم، فعالان صهیونیست بر جمعیت زیاد یهود در مراکز جمعیتی اروپا متمرکز کرده بودند و یهودیان خاورمیانه به‌منزلهٔ «مواد انسانی پست‌تر» محسوب می‌شدند که مشارکتی اندک در روند مملکت‌سازی داشتند. اما هولوکاست آن رویکرد صهیونیستی را معکوس کرد. «نابود شدن ذخایر انسانی اصلی برنامهٔ صهیونیستی، این جماعت را وادار کرد تا توجه‌شان را به شرق معطوف دارند. به عبارت دیگر، در نتیجهٔ هولوکاست، یهودیان خاورمیانه‌ای برای اولین‌بار به عناصری حیاتی در برنامه صهیونیستیِ بناکردن مملکتی باثبات با اکثریت یهود در فلسطین تبدیل شدند». با این حال، اسرائیلی‌ها مفهوم «عرب‌یهود» یا عرب یهودی را به‌منزلهٔ نوعی عدم امکان هستی‌شناختی به سخره می‌گیرند. به گفتهٔ شلایم، یهودیان و عرب‌ها بنا به عادت به‌عنوان موجوداتی فی‌نفسه متضاد توصیف می‌شوند که درگیر تنازعی دائمی‌اند. اما داستان خانواده شلایم و بسیاری از خانواده‌های فراموش‌شده همچون آنان، تصویری به‌کلی متفاوت از این تلقی به دست می‌دهد: خاورمیانه‌ای که در دورانی کثرت‌گرا بود، بردباری مذهبی بیشتری داشت و دارای فرهنگی سیاسی بود که همکاری و احترام متقابل را بین اقلیت‌های قومی مختلف پاس می‌داشت. «داستان خانوادهٔ من یادآور روزگاری است که هویت‌های قومی در خاورمیانه شکوفا بودند و بعد بر اثر برنامه‌های سیاسیِ ناسیونالیستی به کناری رفتند و حتی سرکوب شدند». شلایم به دلیل از سرگذراندنِ این تجربیات نسبت به گفتمان صهیونیستی مردد شده و سال‌های بعد به مورخ تجدیدنظرطلب اسرائیلی بدل می‌شود که به «مورخان نو» شهرت دارند. به این اعتبار، می‌توان خاطرات آوی شلایم را «رساله‌ای تجدیدنظرطلبانه» پنداشت که «سندی مُتخَلف»، «تاریخی بدیل» و چالشی با روایت پذیرفته‌شدهٔ صهیونیستی است درباره یهودیان سرزمین‌های عربیِ که بعد از مهاجرت جمعی به اسرائیل در دهه ۱۹۵۰، عموماً «میزراهیم» خوانده شدند. شلایم در خاطراتش نشان می‌دهد که تاریخ میزراهیم به‌عمد و آگاهانه، به نحوی که در خدمت تبلیغات صهیونیستی باشد، تحریف شده است. بنابراین خاطراتِ شلایم، هم «ثبت شخصیِ یک گذشتهٔ پیچیده» است و هم جستاری با استدلال‌های سیاسی و انتقادی علیه صهیونیسم، آن‌هم از زاویه‌ای که به‌ندرت در خارج از اسرائیل شنیده می‌شود. شلایم درباره عنوان کتابش هم می‌گوید «سه دنیا» اشاره دارد به بغداد، جایی که تا پنج سالگی ساکن بود؛ رَمَت‌گن، سکونتگاهش تا پانزده سالگی، و سرانجام لندن که تا هشتاد سالگی آنجا بود. پس‌زمینهٔ داستان شلایم دوره‌ای متلاطم در تاریخ یهود است که شاهد گسترش تبلیغات نازی‌ها در عراق است و نسل‌کشی یهودیان اروپایی به دست نازی‌ها، تقسیم فلسطین و تولد مملکت اسرائیل، سرچشمهٔ مسئله پناهندگان فلسطین، مهاجرت عمومی یهودیان عراق و سایر مملکت‌های عربی به اسرائیل، بروز تنش اشکنازی‌ها-سفاردی‌ها در سال‌های اول تأسیس اسرائیل؛ تنشی که تا به امروز تداوم یافته است. شلایم معتقد است عارضهٔ یهودستیزی در کانون بزرگ روایت آزار دیدن عمومی یهودیان ریشه دارد. این روایتِ تاریخ یهودیان، شرح پایان‌ناپذیری آزار، تبعیض و سرکوب است که در هولوکاست به اوج خود می‌رسد؛ روایتی که سالو بارون، مورخ یهودیِ آمریکایی به طعنه آن را «مفهوم همیشه گریان تاریخ یهود» می‌خواند و معتقد است حتی اگر کسی تاریخ همیشه گریان یهود را بپذیرد، باز نسبت به تاریخ یهودیان در خاورمیانه عدالت را رعایت نکرده است. شلایم با ارجاع زمانهٔ جهان‌وطنی و تجربهٔ همزیستی مسالمت‌آمیز برخی یهودیان در کشورهای عربی، از امیدی سخن می‌گوید که کورسوی آن در شرایط تیره‌وتار خاورمیانهٔ کنونی هنوز خرده‌نوری می‌تاباند، به‌رغمِ اینکه تجربیات او از زیستن در «ارض موعود» حکایتی یکسر تلخ بود که در رمان‌های مهاجران شرقی اسرائیل بازتاب یافت. سامی مایکل، یکی از این رمان‌نویسان است که سال ۱۹۲۶ در بغداد به دنیا آمد، به حزب کمونیست پیوست و به دلیل انتقاد از نفوذ نازی‌ها در عراق در سال ۱۹۴۸ به مرگ محکوم شد و به ایران گریخت. در ایران با حزب توده ارتباط گرفت و وقتی عراق خواهان بازپس‌گیری او شد بار دیگر مخفی شد و حین فرار به شوروی برحسب اتفاق گذرش به اسرائیل افتاد و در حیفا باز به حزب کمونیست پیوست و در جنبش صلح با فلسطینی‌ها همراه شد. سامی به‌عنوان منتقد سازش‌ناپذیرِ دستگاه حکومتی اشکنازی‌ها و رویکرد نژادی آنان علیه اعراب به شهرت رسید و در شمار اولین اسرائیلی‌هایی بود که خواستار ایجاد کشور مستقل فلسطین شد. سامی مایکل از دوستان شلایم، در نخستین رمانی که به زبان عبری نوشت این عبارت اورول را این بار درباره اسرائیل اثبات کرد که «تمام انسان‌ها برابرند، اما بعضی‌ها برابرترند»! این رمان ریاکاری مقامات اسرائیلی و رفتار خفت‌بار با مهاجران تازه در کمپ‌های انتقالی را به تصویر می‌کشید. موقعیتی که شلایم آن را «تشویش وجودی» می‌خواند، نوعی ناراحتی مدام که تمام یهودیان عراقی و چه‌بسا عرب‌یهودی‌ها در سراسر اسرائیل تجربه کرده‌اند: «بی‌احترامی به تبار عراقی ما، نادیده گرفتن تاریخ ما، تحقیر فرهنگ ما، بی‌اعتبار دانستن زبان ما، و مهندسی اجتماعی برای چپاندن ما در قالب اروپایی-صهیونیستی-اسرائیلی». روایت ناسیونالیستیِ اشکنازی از «ارض موعود» با واقعیت زندگیِ عرب‌یهودها به‌عنوان اقلیت تحقیرشدهٔ در تبعید تضادی فاحش داشت، و این تضاد بود که «تشویش وجودی» را در میان جماعت اقلیتِ عرب‌یهود فراگیر می‌کرد. شلایم روایت خود از «صهیونیسم ستمگر» را با تأکید بر ماهیت آپارتاید (تبعیض نژادیِ) اسرائیل خاتمه می‌دهد که بر موقعیت برتر یهودیان تأکید دارد. جنبش صهیونیستی از دیدِ شلایم، جنبشی مهاجرنشینی-مستعمراتی بود که ایجاد مملکت یهودنشین در فلسطین را بی‌رحمانه دنبال می‌کرد، حتی اگر به بهای پاکسازی قومی و سلب مالکیت جمعیت بومی تمام می‌شد که شد. چنان‌که «نومورخان» ازجمله بنی مورس نشان داده‌اند، فلسطینی‌ها ارادهٔ آزاد نداشتند، آنها بیرون انداخته شدند، و اشغال فلسطین باستانی که قرار بود موقت باشد و با راه‌حلی سیاسی پایان یابد، دائمی شد و الحاق سرزمین‌های رسمی فلسطین نه علنی بلکه تدریجی و خزنده صورت گرفت و هرگز متوقف نشد. «صهیونیسم یک ایدئولوژی سخت و عبوس بود که میراث ایام آوارگی یهود را مردود می‌شمرد و هدفش برپا کردن یک اسپارت یهودی بی‌تجمل در خاورمیانه بود». اما تجربهٔ عرب‌یهودها از ارض موعود چنان سخت و دردناک بود که به‌قول اسحاق بار-موشه هیچ شاعری در دنیا نمی‌تواند آن را بیان کند: یهودیانی که بعد از مهاجرت اجباری از تاریخ خود کنده شدند و «همچون خوابگردها راه می‌روند».

سه دنیا
خاطرات یک عرب‌یهودی
آوی شلایم
ترجمه هرمز همایونپور
نشر فرزان روز

رویداد

زمین سوخته زیر آوار

شرق: از میان عکس‌هایی که از آوارهای پس از حمله اسرائیل به تهران منتشر شد، یکی از عکس‌ها چندین کتاب مانده زیر آوارها را نشان می‌دهد که یکی از آنها که جلدشان در آن میان از همه پیداتر است، رمان «زمین سوخته» احمد محمود است که دست بر قضا رمانی در ستایش زندگی و علیه جنگ است؛ داستانی درباره تحمیل جنگ به مردمانی که در حال گذران زندگی روزمره‌اند و ناگهان با بمباران مواجه و آواره می‌شوند. احمد محمود رمان «زمین سوخته» را در سال ۱۳۶۱ منتشر کرد. این رمان از نخستین آثار ادبی در واکنش به جنگ تحمیلی عراق علیه ایران بود که نویسنده‌اش در آن به تجربه خود از حضور در شهری تحت هجوم پرداخته است. محمود درباره ماجرای نوشتن این رمان گفته است: «وقتی خبر کشته‌شدن برادرم را در جنگ شنیدم، از تهران راه افتادم رفتم جنوب. رفتم سوسنگرد، رفتم هویزه. تمام این مناطق را رفتم. تقریباً نزدیک جبهه بودم. وقتی برگشتم، واقعاً دلم تلنبار شده بود. دیدم چه مصیبتی را تحمل می‌کنم. اما مردم چه آرام‌اند. چون تا تهران موشک نخورد، جنگ را حس نکرد. دلم می‌خواست لااقل مردم مناطق دیگر هم بفهمند که چه اتفاقی افتاده است. همین فکر وادارم کرد که زمین سوخته را بنویسم». داستان با یک بحران آغاز می‌شود، خبر حمله دشمن، در شهر پخش شده و راوی در حین عبور از سطح شهر، بحث و گفت‌وگوهای مردم را می‌شنود که از غافلگیری جنگ و مصیبت آن می‌گویند. «زمین سوخته»، نوعی وقایع‌نگاری از روزهای نخستین جنگ است و در آن خرابکاری‌های ستون پنجم، شعارها و بیانیه‌های رادیو، به‌شکلی گزارشی روایت می‌شود. در بخشی از داستان که به سبک رئالیسم اجتماعی نوشته شده است، محمود از جلوه‌های حماسی، رشادت‌های مردمی، خشونت جنگ، رنج آوارگی و

سایه مرگ و خشونت جنگ می‌نویسد. راوی، «خالد»، که برادرش را در روزهای نخست جنگ از دست داده است، تصویر تلخ جنگ، نابودی شهر و در نهایت ویرانی کشور را تصویر می‌کند. در آخر داستان، خالد با موشک‌باران محله‌شان مواجه می‌شود و مرگِ اهالی محل که پایان‌بندی تلخ داستان است. محمود در «زمین سوخته» صداهای متنوع مردم در شرایط جنگی را ثبت و ضبط کرده و گزارشی مستنددداستانی از بمباران‌های شهری ارائه می‌دهد. اهمیت داستان محمود زاویه دید او است که جنگ را از نگاه مردم عادی و آنچه در این اوضاع بر سرشان می‌آید، روایت می‌کند. رمان «زمین سوخته» ماحصلِ مشاهدات نزدیک احمد محمود از سه ماه اول جنگ در خوزستان است و احمد محمود در آن مردمی را تصویر می‌کند که جنگ و حمله ناگهانی به سرزمین‌شان، آنان را غافلگیر کرده است. حضور خشونت‌بار و بی‌رحم جنگ در متنِ زندگی روزمره مردم نمای کلی رمان محمود است؛ مردمی که در سوگ و از دست دادن و خطر آوار به سر می‌برند و از خانه و کاشانه‌شان آواره شده‌اند. اساس رمان «زمین سوخته» همدردی با مردم زیر بمباران و در خطر آوارگی و مرگ و فقدان است و ایده نوشته‌شدن آن با سوگ و فقدان برادرش شکل می‌گیرد. «زمین سوخته» رمانی پر درد و رنج است که از رنج جمعیِ مردمانی زیر آتش جنگ پرده برمی‌دارد، مردمی بی‌دفاع که ناگزیر به مقاومت شده‌اند. این رمان در حالی نوشته شد که جنگ هنوز ادامه داشت و به همین دلیل، حس اضطراب و ناامنی ناشی از جنگ به‌خوبی در آن بازتاب یافته است. «زمین سوخته» به‌عنوان یک رمان رئالیستی بازتاب واقعیتِ جنگ ایران و عراق است که شرح حالی از مردم درگیر جنگ به دست می‌دهد و بیراه نیست که در حکم شاهدی از خشونت ضدانسانیِ جنگ، اینک از زیر آوار برخاسته است.